

بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست در مورد اوضاع سیاسی ایران

صحنه سیاست و اقتصاد جهان در چند ماه گذشته با تغییرات و تلاطمهای جدی روبرو شده است. بحران اقتصادی، تغییر بالانس قدرت دولتهای امپریالیستی، تغییر سیاست امریکا با ایران همگی تأثیرات جدی بر وضعیت اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی، آرایش و صفبندی اپوزیسیون و رابطه مردم و جمهوری اسلامی گذاشته است.

شکست امریکا در عراق، تضعیف موقعیت قدرقدرتی اقتصادی، سیاسی و نظامی امریکا در جهان، عروج قطبهای دیگری چون روسیه و چین، سهم خواهی بیشتر اروپا، بالانس قدرت را میان دول بزرگ امپریالیستی بهم زده است. روی کار آمدن اوباما و تغییر سیاست

صفحه ۲



رحمان حسین زاده

ادعانه اول مه : رفاه و سعادت کل جامعه با ثروت موجود ممکن است، به شرطی که

در آستانه اول مه امسال ابعاد فقر و گرانی و گرسنگی و بیکارسازی هزاران نفره کارگران چه در سطح جهانی و چه در ایران خطر فلاکتی تمام عیار را در مقابل طبقه کارگر بسیاری کشورها و منجمله ایران قرار داده است. نظم ضد انسانی سرمایه مثل همیشه قرار است بار دیگر رفع بحران و سود آوری مجدد سرمایه را به قیمت به تباهی کشاندن زندگی کارگر و انسان مزدبگیر به فرجام برساند.

بر این اساس خطر فلاکت مسئله حاد امروز جامعه ایران است. و طبیعی است که کارگران در اول مه امسال به این موضوع و مسئله فقر و گرانی و بیکاری میپردازند. اما مسئله مهم اینست سخنرانان و آژیتاتورهای اول مه لازمست در بیانات و ادعانه های خود، توجهیات

صفحه ۳



حسین مرادیگی

"داب" زیر فشار دو جانبه

فشار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب(داب) ادامه دارد. وزارت اطلاعات به هدف در شیشه کردن غولی که از شیشه بیرون آمده است، ردیالنه ترین روش های ویژه اوباش اسلامی را در پیش گرفته است. تهدید کرده اند که اگر فعالین "داب" از فعالیت دست نکشند، شکنجه های شدیدتری را علیه آنان اعمال میکنند و اسم آن را هم میگذارند در زندان رجائی شهر اتفاق افتاده است. به این مساله پائین تر برمیگردم. اما

در کنار این، به بهانه های مختلفی شاهد حمله مداوم به "داب" و صفحه ۴ حسین مرادیگی

فدرالیستی های شرمنده از دالان دیپلماسی

سیف خدایاری صفحه ۶

دو تراژدی انسانی در یک هفته، چرا؟ کی مسنول است؟

سعید آرمان صفحه ۸

بمناسبت فرارسیدن اول ماه مه

رضا کمانگر صفحه ۹

ساعات پخش تلویزیون پرتو

۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ به وقت تهران
تکرار برنامه ۲۰:۳۰ تا ۳۰:۳۰ نیمه شب

نشریه مازب کمونیست کارگری حکمتیست
هر هفته جمعه ها منتشر می شود
پرتو را بفروانید و به دوستان خود معرفی کنید

زنده باد سوسیالیسم

این دنیای وارونه را باید از
قاعده اش بر زمین گذاشت
به مناسبت اول مه،

روز جهانی کارگر

یکسال گذشته سال بحران جهانی سرمایه، سال تحمیل بیکاری گسترده از قلب امریکا و اروپا تا کشورهای آسیایی و آفریقایی به طبقه کارگر، سال تعرض به سفره خالی کارگر و تشدید استثمار مزدبگیران جامعه در ابعاد بین المللی آن، سال تعرض جهانی سرمایه به طبقه کارگر و همه مزدبگیران است. تعرضی که به گفته خود سران سرمایه قرار است چند سال دیگر در ابعاد وسیعتری ادامه پیدا کند. این تعرض هماهنگ و جهانی، تحرکی هماهنگ و جهانی را از طبقه کارگر میطلبد.

اعتراضات و سنگربندی تائکونی کارگران و مزدبگیران در فرانسه و یونان امیدوار کننده ترین و گسترده ترین اعتراضات به این هجوم وحشیانه به زندگی میلیونها انسان بودند. اما هنوز نیروی عظیم طبقه ای که بدون کار آن، روز و لحظه ای چرخ تولید نخواهد چرخید، به میدان نیامده و خاموش است.

این خاموشی مجاز نیست. فرمان شکستن انزوا و تنهایی مزدبگیران را طبقه کارگر جهانی، بیش از یک قرن پیش با اعلام اول مه، صادر کرده است. امروز بیش از هر زمانی باید پرچم این فرمان، در دست هر کارگری در هر گوشه ای از جهان باشد.

شیبور جنگ طبقاتی را امروز بورژوازی آشکارتر از همیشه نواخته است. سرمایه جنگ تاریخی خود علیه طبقه کارگر را در سراسر جهان از امریکای شمالی تا اروپا و آسیا و آفریقا با توحش بیسابقه ای پیش میبرد. آشکارا از بودجه جامعه و از دستمزد و نان سفره کارگر و مسکنش میزنند و تحت عنوان تخفیف بحران کرور کرور پول به گلولی سرمایه داران میریزند تا زنده نگهشان دارند. در این جنگ ظاهرا بمب و توپ و تانک و کشتار با اسلحه در کار نیست. اما میزان کشته ها و مرگ و میر از گرسنگی و بی دارویی و بی مسکنی کم تر از بمباران و سلاحهای کشتار جمعی نیست. این يك جنگ

ادامه از ص ۱ بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری- حکمتیست در مورد...

زحمتکشان جامعه، تحمیل بیکاری، گرسنگی و فلاکت باز هم بیشتر بر آنان که هم اکنون زیر خط فقر زندگی میکنند، به معنی فراخواندن کارگران و مردم محروم به جدالی بر سر مرگ و زندگی است.

مسئله بحران اقتصادی و چگونگی مقابله با آن، چگونگی مقابله با مردمی که از جمهوری اسلامی عمیقاً بیزارند و با زدن یارانه ها و سوبسیدها و با افزایش بیش از پیش فقر و محرومیت و گرسنگی جهت تامین سوددهی سرمایه، راهی جز

مراتب عظیمی به خود گرفته است. ترس از ورشکستگی دولت ایران و همزمان ترس از عصیانهای توده ای و شورش مردم متفتر از جمهوری اسلامی به مسئله هیئت حاکمه ایران تبدیل شده است.

تخفیف و برون رفت از این بحران جز از راه یورش لجام گسیخته به زندگی طبقه کارگر ممکن نیست. هیئت حاکمه ایران در این مسیر حمایت ضمنی کل بورژوازی ایران و احزاب سیاسی رنگارنگ آنرا پشت سر خود دارد. یورش وسیع به معیشت طبقه کارگر و

جمهوری اسلامی امکان مانور و سهم خواهی بیشتری در شکافهای جدید در صفوف سرمایه جهانی را فراهم کرده است.

فاکتور دیگر بحران عمیق اقتصادی جهانی و تأثیرات آن بر اقتصاد جمهوری اسلامی بعنوان بخشی از سیستم جهانی سرمایه است. اقتصاد پیشتر بحران زده ایران، در دل بحران اقتصادی حاضر جهان توان رقابت در بازار جهانی را نداشته و ندارد و با کاهش قیمت نفت که ۹۰ درصد در آمد ارزی ایران را تشکیل میدهد، دامنه این بحران ابعاد به

دولت آمریکا در قبال ایران، فرعی شدن سلاح تهدید نظامی علیه ایران و تلاش برای رابطه مستقیم و توافق با سران جمهوری اسلامی و ایجاد امکان جهت وارد شدن ایران در بازار جهانی، همگی محصول واقعی تحولاتی است که در دنیا ایجاد شده است. این اوضاع تغییرات مهمی در آرایش سیاسی نیروهای درگیر در خاورمیانه و به تبع آن در درون رژیم اسلامی ایجاد کرده است. امروز جمهوری اسلامی به یکی از دولتهای ذینفوذ در خاورمیانه تبدیل شده است. این موقعیت برای

→ طبقاتی و يك نسل كشی ظاهراً بدون خونریزی اما با قربانیان میلیونی است.

بحران کنونی سرمایه یکبار دیگر، نه تنها وارونگی نظم سرمایه و ظالمانه بودن این مناسبات را برملا کرد، مضافاً این حقیقت را به جلو صحنه راند که رهایی انسان از استثمار و تبعیض و ناامنی زندگی در گرو پایان دادن به این نظم انگلی و این مناسبات ضد انسانی است. این وارونگی را تنها طبقه کارگر آگاه و متحد میتواند تغییر دهد. طبقه کارگر آگاه و متحد میتواند با اتکا به اهرم نیروی کار خویش، با خواباندن چرخ تولید، به سیر سودآوری سرمایه و پایه قدرت آن پایان دهد. با سرمایه داری تعیین تکلیف کند و به حاکمیت سیاه آن یکبار برای همیشه خاتمه دهد. نیروی خلاقه کارگر و انسان مزدبگیر باید و میتواند در خدمت نیاز انسان و رفاه و سعادت و تامین زندگی شایسته انسانی کانالیزه شود. این واقعیت را بیش از ۱۵۰ سال قبل مارکس و مانیفست کمونیست به روشنی اعلام کردند. امروز و در دل بحران جاری بیش از هر زمانی سرها دوباره به طرف مارکس، کاپیتال، مانیفست کمونیست و طبقه کارگر برای پایان دادن به این جهنم چرخیده است. طبقه کارگر در هر کشور و در سطح جهانی با پرچم کمونیسم و مارکس و با گرد آمدن در حزب کمونیستی اش میتواند پرچم انقلاب

کارگری را برافرازد و این دنیای وارونه را از قاعده اش بر زمین بگذارد.

اول مه امسال، روز "کارگران جهان متحد شوید" در عمل است. مارش طبقه کارگر متحد و شانه به شانه هم در این روز و در سراسر جهان، اعلام وفاداری و تعهد به این شعار بین المللی طبقه کارگر است. رژه ارتش جهانی پرولتاریا، اعلام آمادگی برای نبرد طبقاتی و سرنوشت سازی است که بورژوازی علیه طبقه کارگر به راه انداخته است. و پاسخی است به اتحاد های سیاسی و اقتصادی و نظامی اش در نبردی که شیپورش را نواخته است.

رفقای کارگر!

طبقه ما در ایران گردانی از يك ارتش عظیم طبقاتی علیه سرمایه است. بورژوازی ایران و دولت و همه جناح هایش برای نجات از بحران اقتصادی مرگبارشان، متحدانه یورش به سطح معیشت کارگران را برنامه ریزی میکنند. دولت بورژوایی ایران در ۳ سال اخیر ۲۵۰ میلیارد دلار درآمد نفت را بالا کشیده و حتی از پرداخت به موقع دستمزد کارگران خودداری کردند. اکنون این سیستم ورشکسته شده است. برای اینکه بار دیگر سرمایه سود بدهد، باید از یارانه ها و رفاهیات مردم، از بهداشت و آموزش و پرورش و خدمات عمومی و رفاهی زده شود، کارگران بیشتری اخراج

شوند و در نهایت به قیمت نان سفره و خون کارگر بار دیگر سرمایه سر پا نگه داشته و سودآور شود.

اول مه امسال، طبقه کارگر را به يك صف بندی و يك نمایش قدرت طبقاتی در مقابل بورژوازی و دولتش فرا میخواند. این روز فرصتی است که کارگران از مراکز بزرگ صنعتی در شرکت نفت و ذوب آهن و ماشین سازی ها و کارگران بخش خدمات شهری و کارکنان بیمارستان ها، تا کارگران در کارخانه ها و شرکت ها و مراکز کوچک تر تولیدی، يك قدرت نمائی عظیم طبقاتی را در شهرها و مناطق خود سازماندهی کنند.

کارگران کمونیست و سوسیالیست و همه فعالین کارگری، فعالین سندیکاها و انجمن های کارگری و ...، برای سازماندهی چنین قدرت نمایی طبقاتی کارگری وظیفه مهم و تاریخی بر دوش دارند. در این روز هیچ منفعتی بالاتر از يك اتحاد طبقاتی برای نفی سرمایه داری و رهایی از بردگی مزدی نیست. منفعتی که سرنوشت همه آحاد مزدبگیران جامعه و خانواده هایشان را رقم میزند.

اول مه روز کارگر، روز همه مزدبگیریانی است که از نظام سرمایه داری و کار مزدی و تبعیض و استثمار این نظام بیزارند و خواستار دنیایی بهتر، آزاد و برابر و فارغ از ستم و استثمارند.

کارگران، رفقا!

۱۱ اردیبهشت، اول مه، به بورژوازی بحران زده و تا مغز استخوان فاسد و تبهکار ایران نشان دهیم که دیگر و بیش از این نمیتواند سرنوشت طبقه کارگر و مردم زحمتکش را به بازی بگیرد. اول مه امسال به این لحاظ ویژه تر و فرصتی است برای يك ابراز وجود متحد و میلیونی طبقه کارگر در همه مراکز بزرگ و کوچک و در همه محلات کارگری و در همه شهرهای ایران.

صدای پای طبقه کارگر در این روز باید بورژوازی حاکم را بلرزاند و متوجه سازد که نمیتواند بیشتر از این یکه تازی کند. طبقه کارگر در این نبرد نیروی کل جامعه در دفاع از انسانیت و آزادی و برابری را همراه خود دارد. اول مه امسال باید این پیام را به گوش بورژوازی و دولتش برساند. در فردای روز ۱۱ اردیبهشت، جامعه ایران باید امیدش به پیروزی و اعتمادش به نیروی طبقه کارگر صد چندان بشود.

زنده باد اول مه

زنده باد همبستگی طبقه کارگر
مرگ بر سرمایه

حزب کمونیست کارگری-

حکمتیست

۲۵ فروردین ۸۸

(۱۴ آوریل ۲۰۰۹)

آزادی، برابری، حکومت کارگری

ادامه از ص ۱ ادعای نامه اول مه : رفاه و ...

نژاد فهم و شعور جامعه و طبقه کارگر و مردم را آن درجه دست کم گرفته است که جناحهای مقابل و یا بعضی از وزیران و افراد را مقصر این وضعیت معرفی میکند!!

در دایره خارج از حاکمیت هم استدلالات جریانات بورژوازی نیز مشتمل بر این است که همان قماش است. ناسیونالیسم ایرانی و طرفداران نظم سلطنتی به ما یادآور میشوند که اگر حکومت دست آنها باقی میماند، وضعیت اینچنین نمی بود. میخواهند فقر و گرسنگی و بیکاری و بی مسکنی و شورشیهای خارج از محدوده شهرها را در دوران سلطنت فراموش کنیم. میخواهند ابعاد تبعیض و نابرابری را حتی آنزمان که با " رونق اقتصادی" روبرو بودند، را از یاد ببریم. میخواهند عیش کارگران و مردم ایران را برای رفاه و سعادت و زندگی شایسته انسان که منجر به انقلاب توده ای ۱۳۵۷ شد را از یاد ببریم. و جالب اینکه جریاناتی هستند و بعضا خود را "چپ" هم مینامند، استدلال تئوریک تحویل ما میدهند که مگر خوانده ایم، که فقر و بیکاری نتیجه بحرانهای ادواری سرمایه داری است؟! این دوره میگذرد و باید تحمل کرد!

صف ما کارگران و بیکاران و گرسنگان اعلام میکند، این توجیهات و استدلالهای رنگارنگ دروغین را نمی پذیرد. هیچ استدلال بورژواها نمیتواند این واقعیت را پرده پوشی کند که ثروت و امکانات و تولید و پول این جامعه که حاصل کار ما کارگران و همه مزدبگیران است، آنقدر زیاد است که میتواند رفاه و آسایش و زندگی با استانداردهای همه شهروندان جامعه را همین امروز تامین کند. شاهد آن در کنار فقر و گرسنگی دامن گیر طبقه ما، گسترش ثروت و سرمایه نجومی بینیم. زندگی لوکس و زیست انگلی طبقه سرمایه دار و حامیان آنها را می بینیم که تابع هیچ تغییر و تحولات و بحران و

ریاکارانه ای را برملا کنند که علت واقعی فقر و گرسنگی و بیکاری و راه حل قطعی آن را پرده پوشی میکنند. باید توانست کارگر و مردم جان به لب رسیده را به اتحاد و سازمانیابی و اعتراض و مبارزه موثر تشویق کرد. اول مه فرصتی است تا سخنرانان با صدای رسا اعلام کنند:

برای طبقه ما و دهها هزار خانواده کارگری و مردم تهیدست و به این اعتبار برای میلیونها انسان هر روز چگونگی سیر کردن شکم و ادامه زندگی مشغله دایمی است. سردمداران، متفکرین و عوامل ریز و درشت ذیفع در تحمیل این پدیده های ضد انسانی و از جمله سردمداران سرمایه اسلامی به انحاء مختلف آن را توجیه میکنند. به ما میگویند بحران کنونی در جهان را نمی بینید؟ مگر بحران جهانی فقر و گرسنگی را نمی بینید؟ نشنیده اید که یک میلیارد انسان گرسنه اند؟ مگر گسترش فقر و بیکاری را حتی در قلب اروپا نمی بینید؟ مگر مرگ و میر روزانه و ابعاد گرسنگی را در مصر وهائیتی و چاد و کشورهای آفریقایی نمی بینید؟ مگر ابعاد محدودتر فقر و گرسنگی در ایران را نسبت به کشورهای همجوار عراق و افغانستان و پاکستان و هندوستان و تاجیکستان و ... نمی بینید؟ پس شکر گذار باشید هنوز مرگ روزانه بر اثر گرسنگی در ایران ابعاد وسیع به خود نگرفته است؟! ما را به مرگ میترسانند تا به تب راضی شویم. به ما میگویند مگر تحریم اقتصادی را نمی بینید؟ در جنگ جناحی خود به ما میگویند که گسترش فقر و گرسنگی نتیجه ندانم کاری دولت کنونی است. رفسنجانی ها و خاتمی ها و موسوی ها و حواریونشان یادشان رفته است در ۳۰ ساله حکومت اسلامی و آنزمان، که خود دولت را در کنترل داشته اند، فقر و گرسنگی و بیکاری کماکان گلی طبقه ما و مردم تهیدست را فشرده است. و جالب اینکه دولت احمدی

برای مقابله با صفی از نیروهای که در دفاع از وضعیت موجود، فقر و درد و محنت، بیحقوقی و استبداد حاکم را توجیه میکنند و برای دست یابی به مطالبات امروز مردم، برای تامین یک زندگی قابل تحمل و انسانی راهی جز جمع شدن گرد قطب چپ، آزادیخواهی و برابری طلبی طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن موجود نیست.

مردم!

راهی جز متشکل شدن، متحد و قدرتمند شدن برای بستن سدی محکم در مقابل تعرض ددمنشانه به زندگی و آزادیان و برای عقب راندن ارتجاع و خارج کردن زندگی خود از کنترل جمهوری اسلامی وجود ندارد.

دفاع از زندگی، معیشت، رفاه و آزادی را سازمان دهید. کمیته های محله و کارخانه را ایجاد کنید و کنترل زندگی خود را بدست بگیرید. واحدهای گارد آزادی سازمان دهید! متشکل شوید! مبارزات را متحد کنید! با تشکیل تشکلهای محلی و سراسری، خود را در مقابله با بحران حاضر و تعرض به زندگی و رفاه و سعادتهای آماده کنید! مجمع عمومی مردم محل و کارگران کارخانه را برگزار کنید! اجازه ندهید اوباش سرمایه به تحمیل فقر و فلاکت و بیکاری و اختناق و بیحقوقی ادامه دهند!

رهبران کارگری، فعالین کمونیست!

حزب حکمتیست در این دوره پرچم آزادی، برابری، شادی، رفاه، لغو استثمار را با قدرت در میدان سیاست جامعه به اهتزاز در آورده است. حزب حکمتیست تمام ظرفیت و توانایی، امکانات و نفوذ و اعتبار خود را وثیقه سازمان دادن مبارزه متحدانه کارگران و مردم و به سرانجام رساندن جنگ آنها علیه جمهوری اسلامی، علیه نظام سرمایه داری و شکل دادن به قطب انسانیت، چپ، عدالتخواهی طبقه کارگر در مقابل راست در هر شکل و شمایل، قرار داده است. به صف حزب حکمتیست بپیوندید!

دفتر سیاسی حزب حکمتیست
فروردین ۱۳۸۸ (آوریل ۲۰۰۹)

جنگیدن برای زنده ماندن ندارند، چگونگی رابطه با غرب و تلاش برای کم کردن دامنه بحران اقتصادی از این کانال و به کمک دول غربی، همگی مصافهای جدیدی است که صف بندیها و آرایش جناحهای جمهوری اسلامی را قالب میزنند.

تأثیر وضعیت حاضر بر نیروهای اپوزیسیون، تعمیق شکافهای طبقاتی و شکل گیری قطب های اصلی در رابطه احزاب و نیروهای سیاسی در جامعه است. در یک سو، اپوزیسیون راست نگران از عروج چپ و کمونیسم، بدنبال یافتن راههای اتحاد میان صفوف طبقاتی خود و ایجاد سنگربندیهای سیاسی، ایندولوژیک محکم تری در مقابل نفوذ و اعتبار کمونیسم و چپ است. سیاست محوری نیروهای راست اپوزیسیون، همچنان، تبدیل کردن جنبش های اعتراضی مردم به زانده سیاستهای راست و آمریکا و اروپا، برای اعمال فشار و معامله با جناحهای رژیم اسلامی است.

در سوی دیگر جنبش چپ، جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی، که پرچم آن در دانشگاهها به اهتزاز در آمد، به حق سخنگوی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و زنان برابری طلب و جوانان سکولار و آزادیخواه و به نقطه امیدی در سیاست ایران تبدیل شد. امروز جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی، عدالتخواهی طبقه کارگر، و کمونیسم و تیزاب اش در ایران، به تنها سنگر مقاومت و مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

چند دهه تلاش جناح های مختلف بورژوازی حاکم، برای در انتظار اصلاحات و عدالت نگاهداشتن مردم، تلاش نیروهای راست اپوزیسیون برای تبدیل جنبش مردم جهت سرنگونی رژیم به زانده سیاستهای امریکا، همگی با شکست مواجه گشته است. پرچمهای ارتجاعی هویت قومی و مذهبی برای ایجاد تفرقه و تضعیف جبهه مردم، بیش از پیش رسوا شده است.

در چنین شرایطی برای مقابله با تعرض لجام گسیخته سرمایه به زندگی و رفاه و سعادت مردم،

زنده باد آزادیخواهی و برابری طلبی

"داب" زیر فشار دو جانبه

ادامه از ص ۱

بود و هنوز هم هست. این واقعیت خود را در مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه، در اعتراض کارگران ایران خودرو، در اعتراض دیگر کارگران در دهها مرکز کارگری دیگر، در اعتراض و اعتصاب معلمان و در مبارزه زن برابری طلب در برابر جمهوری اسلامی خود را نشان میداد. مبارزه و اعتراضی که هنوز هم در جریان است. در چنین فضایی یک جمع رزمنده ای به نام دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب گفتند قبل از هر چیز انسانند. گفتند نه به

خود نیرو جمع میکند، نمی تواند نماینده افق طبقاتی - اجتماعی معینی نباشد، نمی تواند یک سر آن به گرایشات اجتماعی - طبقاتی معینی وصل نباشد. این، هم در مورد کمونیسم طبقه کارگر، هم در مورد ناسیونالیسم، هم در مورد اسلام سیاسی و هم در مورد جریانات قومی و غیره نیز صدق میکند. "داب" و پرچمی که "داب" در دانشگاه برافراشت محصول این تحولات در جامعه ایران و مابه ازاء سیاسی مبارزه طبقه کارگر بود، طبقه ای که در ابعاد مختلف با جمهوری اسلامی درگیر

جمهوری اسلامی و همچنین از میان بدر رفتن احزاب و جریانات قومی بعد از شکست دولت آمریکا در عراق، عروج کرد. این حرکت ناشی از خوش فکری این یا آن رهبر "داب" نبود. برافراشتن این پرچم توسط "داب" در ۱۳ آذر ماه ۸۶ محصول این تحول در فضای سیاسی ایران و محصول حضور طبقه کارگر و جنبش کمونیستی این طبقه در رو در رویی با حکومت اسلامی بود. هر حرکتی که در جامعه راه می افتد، هر پرچمی که در جامعه بلند میشود و در سطح جامعه بدور

حرکتی که "داب" راه انداخت، هستیم آنها از طرف جریانات و افرادی که خود را چپ و کمونیست میخوانند. عکس العمل اینها به "داب" و حرکتی که "داب" راه انداخت هرچند باوجدانی کاملاً سیاسی - طبقاتی، اما قابل پیش بینی بود. با این حال نمیتواند مایه تأسف نیز نباشد. در این دو مورد من یک بار دیگر تأکید بر نکاتی را لازم میدانم

۱- "داب" بر ویرانه های دوم خرداد و در متن استیصال ناسیونالیسم پروغرب در مقابل

سازمان دهد. طبقه ما حول حزب کمونیستی پیشرو خود باید گرد آید. باید سازمانهای توده ای خود را بسازد. باید به فکرسرنگونی سرمایه ودولتهایش و تصرف قدرت و ایجاد حکومت کارگری باشد. ایجاد جامعه ای به دور از کار مزدی و استثمار انسان به دست انسان و به دور از فقر و گرسنگی و بیکاری و زشتی های امروز جامعه بشری ممکن است. طبقه ما طبقه کارگر رسالت تحقق این امر انسانی را به عهده دارد. در روز اول به براتحاد و همبستگی طبقاتی مان در راستای این رسالت تاریخی پای میفشاریم. و بالاخره به عنوان حرکت عاجل در اول مه امسال اعلام میکنیم که اتحاد و تشکل و مبارزه ما و خواسته های روشن ما میتواند به فقر و گرانی و گرسنگی موجود پایان دهد. افزایش دستمزدها در سطح تامین کامل هزینه زندگی یک خانواده کارگری، بیمه بیکاری مکفی برای همه بیکاران، تامین مسکن مناسب برای شهروندان جامعه، تامین رایگان طب و آموزش و وسایل حمل و نقل و بسیاری اقدامات ممکن دیگر گشایش جدی در شرایط زندگی امروز مزدبگیران جامعه و همه شهروندان است. با اتحاد و قدرت مبارزاتی این مطالبات فوری را میتوان بر سرمایه داران و دولت سرمایه اسلامی تحمیل کرد.

انگل وار آن است. دولت جمهوری اسلامی و همه دولتهای حاکم در جهان امروز خود حافظ این مناسبات و مجری نظم گندیده سرمایه داران هستند. سرمایه داران قدرت خود را در قالب دولت سازمان داده اند تا همین مناسبات را حفظ کنند. علیه این مناسبات، علیه کار مزدی و این نظم ضد انسانی و این دولتها باید به میدان آمد و شورید. برای اینکار چاره ای جز آگاهی و اتحاد و تشکل ما کارگران و مردم تحت ستم وجود ندارد. برای پایان دادن به نظم موجود، برای پایان دادن به فقر و بیکاری و گرسنگی طبقه کارگر به عنوان نیروی نجات دهنده جامعه باید به میدان بیایید. هیچ نیروی نجات دهنده غیبی برای نجات کارگران و جامعه وجود ندارد. آگاهی و اتحاد و تشکل ما کارگران در هر کارخانه و کارگاه و موسسه کارگری، اتحاد و همبستگی و همسروشستی کارگران شاغل و بیکار، اتحاد و همبستگی با اقشار تحت استثمار و ستم دیده جامعه اجزای یک حرکت آگاهانه کارگری است که در اول مه باید مبنای آن را محکم کنیم. تجربه تاریخی اینست که طبقه سرمایه دار برای حفظ منافع خود در مقابل طبقه ما به انواع شیوه خود را سازمان داده است. طبقه کارگر نیز با آگاهی بر منافع امروز و فردای خود باید خود را

مفتحور سرمایه دار قرار داده است، لازمه اش جامعه و شرایطی است که به بهترین وجه سود کسب کند. لازمه اش نیروی کار ارزانی است که به کمترین دستمزد و کمترین مزایا تن دهد. لازمه اش لشکر بیکاری است تا همچون شمشیر داموکلس مداوما بالای سرکارگر شاغل باشد. لازمه اش فقر است که شهروندان کمترین توقع و کمترین امکانات اجتماعی را بخواهند، لازمه اش گرسنگی است که انسانها به چیزی جز سیر کردن شکم خود و خانواده اش فکر نکنند. لازمه اش آن شرایط برده واری است که کمترین فرصت برای کسب آگاهی و آموزش و کمترین فرصت برای ایجاد اتحاد و تشکل وجود داشته باشد، تا کمترین مانع و مزاحمت در راه کسب سود و سرمایه وجود داشته باشد. وجود جوامع فقرو زده و بیکار زده و گرسنه در آغاز قرن بیست و یکم و عصر انفورماتیک و اوج ابتکار انسان، زاده منفعت زمینی نظام وارونه سرمایه در همین دوره و در اقصی نقاط جهان است. بر خلاف اندرزه های اخلاقی خیلی ها فقر و گرسنگی و بیکاری از اخلاق بد سرمایه داران و از ندانم کاری این و آن و یا از بحران این دوره و آن دوره و تحریم و از اسلامی بودن و یا نبودن حاکمیت کنونی درنمیآید، بلکه جزو تارو پود نظم وارونه و ضد انسانی سرمایه و از ضروریات حیات

→ غیر بحران و تحریم و غیر تحریم نیست. چون می بینیم حاصل رنج و کار ما هزینه نهادهای مختلف هیئت حاکمه، نهاد رهبر و دولت و مجلس و نیروهای نظامی و انتظامی، خرج دم و دستگاه جهل و خرافه مذهبی، شبکه مساجد وحوزه ها و امامزاده ها و ایاب و ذهاب آیات عظام و طفیلی های دیگر این نظم میشود. چون میدانیم سپاه پاسداران خود به عنوان بزرگترین کمپانی سرمایه در ایران امروز بر ثروت جامعه چنگ انداخته است. این توجیهات را رد میکنیم چون میدانیم پول و ثروت هست اما نه برای کارگران و شهروندان جامعه بلکه برای مثنی سرمایه دار مفتخور و انگل ودولت و دم ودستگاه حافظ این نظام. اگر دست ما کارگران باشد با همین پول و ثروتی که هزینه دم و دستگاه عریض و طویل حکومتی و مذهبی و نظامی و انتظامی میشود، فقر و گرسنگی و بیکاری موجود را فوراً پایان میدهم و رفاه و آسایش بیشتری را برای کارگران و شهروندان جامعه تامین میکنیم. در اول مه اعلام میکنیم که علت این وضعیت، نظم و مناسباتی وارونه است که گرسنگی و فقر و بیکاری لازمه آن است. نظم ظالمانه ای که فلسفه وجودی آن را کسب سود و فقط سود و تملّزبار کردن سرمایه در دست یک انگل

دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل میشود!

→ ناسیونالیسم، گفتند نه به قومیت و ملیت و مذهب، گفتند دانشگاه پادگان نیست، گفتند نه به جنگ، گفتند آذیخواه و برابری طلبند و بر پرچم خود شعار آذیخواهی و برابری طبلی طبقه کارگر را حک کردند. و همانطور که بارها گفته ایم این نوک کوه یخ اعتراضات کارگری و اعتراضات دیگر توده انسانهای آذیخواه و برابری طلب در جامعه ایران است. پرچم طبقه ای است در جامعه که خواهان رهایی خود و دیگر انسانهای این جامعه از کلیه ستم و استثمار و تبعیض نظام بردگی مزدی است. من پارسال در نوشته کوتاهی در این مورد نوشتم: "حرکت و جنبشی که در ۱۳ آذر ماه سال ۸۶ پرچم آن در دانشگاه بلند شد، بدون تردید، بخشی از جنبش کمونیستی طبقه کارگر را نمایندگی میکند و هر مورخی هم که در آینده سراغ تاریخ کمونیستی این طبقه در ایران برود، این حرکت و این جنبش را در متن این تاریخ مورد مطالعه قرار خواهد داد، صرفنظر از اینکه رهبران آن خود چقدر بر عظمت حرکت و جنبشی که در ۱۳ آذر راه انداختند و بر اهمیتی که خود نیز در صحنه سیاسی ایران پیدا کرده اند عمیقاً واقف باشند و یا چگونه از این ماتریال برای گسترش هرچه بیشتر آن در آینده استفاده کنند." بقول محمود قزوینی، حتی اگر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در این دوره بتواند "داب" را نیز شکست دهد، این چیزی از عظمت و از اهمیت این رویداد در این دوره از مبارزه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن در ایران کم نمیکند.

۲- "داب" و کمونیسم بورژوائی در مورد بخش نئوتوده ایها در این نوشته به این پاراگراف بسنده میکنم. این عده وقتی خبر این حرکت را شنیدند اول شوکه شدند و عکس العملی از خود نشان ندادند. زیرا که این حرکت مهر باطل بر تحلیل های آنان در مورد روند اوضاع سیاسی ایران و کشاندن کارگران پشت این یا آن بخش از بورژوازی صنعتی در ایران به این بهانه که دوره دوره انقلابی نیست، میزد. اما اینها وقتی

روایت وزارت اطلاعات از این رویداد و از اسلحه و از گارد آزادی را شنیدند، تحت این بهانه برگشتند و مثل مورپانه به جان "داب" و کمونیسم و هر نوع ملیتانی در جامعه ایران افتادند. هنوز هم مشغول این کارند. در این راه بخشی از رهبری کومه له امروز را نیز در کنار خود داشتند. نئوتوده ایها یورش به "داب" را با یورش به کارگران و به فعالین کارگری تحت این عنوان که کارگران و فعالین کارگری ای که از دولت آمریکا پول دریافت میکنند لو خواهند داد، تکمیل کردند. نشان دادند که در تقابل طبقه کارگر و کمونیسم رادیکال این طبقه با "دولت سرمایه داران"، کجا ایستاده و کجا می ایستند. اما در مورد برخورد جریانات و افراد دیگری از همین طیف کمونیسم بورژوائی، چپ بورژوائی در ایران، با "داب"، چه آنها که در این مورد سکوت کردند، یا "داب" را نادیده گرفتند و هنوز هم این کار را میکنند، چه آنها که اول از "داب" تعریف کردند و بعدا علیه آن برگشتند و چه آنها که گویا پاره ای ملاحظات را کنار گذاشته اند هریک به نوعی مخالفت خود را با این حرکت و "داب" اعلام کرده و اعلام میکنند. هر کدام از اینها تلاش میکنند که از قافله خود عقب نمانند و چیزی علیه "داب" بگویند و یا بنویسند حتی اگر شده تحت این عنوان که حرکتی ماجراجویانه بود تا خود را از "همسویی" با "داب" تبرئه کنند. روزگاری مارکس به کمونارها گفت زود است و دست نگاهدارید اما وقتی که کمونارها شروع کردند و سپس در جنگی نابرابر از بورژوازی فرانسه شکست خوردند، مارکس شورانگیزترین و حماسی ترین دفاع را از آنان کرد. نیروهای طیف کمونیسم بورژوائی در ایران با حمله به "داب" در حالیکه "داب" زیر یورش یکی از هارترین حکومت های بورژوائی معاصر قرار دارد، دارند اذعان میکنند که افق و انرژی خود را از افق و انرژی و یابی افقی و عدم "شکوفائی" کدام جنبش طبقاتی ای در جامعه ایران میگیرند.

اگر "داب" را نادیده میگیرند، اگر وجود "داب" را انکار میکنند و از آن بدتر به بهانه مخالفت با حزب حکمتیست و اینکه این ماجراجویی کار حزب حکمتیست بود، علیه "داب" و حرکتی را که "داب" راه انداخت وارد عمل میشوند، از طینت بد اینها نیست، اینها این حرکت و این پرچم را از آن جنبش خود نمی دانند اگر حتی روزی ده بار به سر مارکس نیز قسم بخورند. سکتاریسمشان هم از آسمان نیامده است، از دوری و بی ربطی آنها به منافع عمومی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی این طبقه ناشی میشود. به جای اینکه رو به جمهوری اسلامی برگردند و رو به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برگردند و روی او باش اسلامی تف بیاندازند و از جبهه آذیخواهی و برابری طبلی دفاع کنند، حال انتقادی به "داب" دارند یا ندارند، حال حرکت "داب" ماجراجویی بوده یا نبوده است، هرکدام فشار خود را به بهانه ای روی "داب" متمرکز و گریبان "داب" را گرفته اند! از کمونیسم بورژوائی ظاهراً انتظاری از این بیشتر در این تقابل نمیتوان داشت. به جای حکومت اسلامی علیه کمونیسم رادیکال بسیج شده اند. با عروج کمونیسم رادیکال به سمت راست جامعه رو آورده اند. گفتند و میگویند "داب" شکست خورد هنوز جمهوری اسلامی نگفته است که "داب" شکست خورده است، دستگاه زور و ارباب و شکنجه اش را بسیج کرده است تا شکستش بدهد. اینها گفتند و میگویند که "داب" شکست خورد، میگویند، "داب" ی نیست! "داب" تیغ بر گلو، هم می باید در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت کند و هم تعرض اینها را به خود دفع کند! وقتی میگوئیم این تقابل گرایشات اجتماعی - طبقاتی است که جامعه را شخم میزند و همه نیروها و احزاب و آدمهای سیاسی را ناچار از موضع گیری میکند و آنها را وادار میکند که اذعان کنند در کجای این صف بندیها و تقابل ها ایستاده اند، خود این جریانات، خود این آدمها بدون اینکه خود بقال سرکوب باشند این را با زبانشان با قلمشان با پراتیک شان

نشان میدهند. "داب" و پرچمی که "داب" در دانشگاه برافراشت نه تنها جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات آن که کلیه نیروها و احزاب و جریانات و آدمهای سیاسی از اپوزیسیون ایران را وادار کرد که له و علیه آن موضع بگیرند. نیروها و آدمهای طیف کمونیسم بورژوائی در این تقابل علیه "داب" و حرکتی که "داب" راه انداخت موضع گرفتند، عده ای از آوردن نام آن خودداری کردند، هرکدام به بهانه ای، در این تقابل کاری کردند که خود را در کنار جمهوری اسلامی و راست جامعه ایران قرار دهند. این روزها به یادماندنی خواهند بود!

۳- وزارت اطلاعات و "داب"، جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات این حکومت همچنان در تعقیب "داب" و به خیال درهم شکستن "داب" از رذیلانه ترین شیوه های ویژه اوپاش اسلامی علیه "داب" استفاده میکنند. میخواهند نوک کوه یخی را که از دریا بیرون آمده است دوباره زیر آب کنند. و خیال میکنند که میتوانند غافل از اینکه در این جامعه طبقه کارگری هست که قطب اصلی تحول رادیکال در این جامعه است. این طبقه و جنبش کمونیستی این طبقه هم اکنون در ابعاد مختلف با جمهوری اسلامی درگیر است. برای گرفتن حق ابراز وجود مستقل، برای گرفتن هر ذره از آذیخواهی و از حقوق انسانی خود و از حق و حقوق و دستمزد روزانه خود، برای مساوات، برای برابری طبلی زن و مرد درگیر یک جنگ شبانه روزی است که سی سال سرکوب و مداوم جمهوری اسلامی نه توانسته است این طبقه و خواستهای انسانی جنبش کمونیستی این طبقه را از میدان بدر کند. فشار و تهدیدات جمهوری اسلامی علیه "داب" و جبهه آذیخواهی و برابری طبلی به مقاومت بیشتر این چپ در مقابل جمهوری اسلامی و جوانه زدن هرچه بیشتر آن منجر میشود. در جامعه ای که طبقه کارگر از زندگی و از معیشت خودش و از حق و حقوق خودش در مقابل بورژوازی دفاع میکند ←

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

فدرالیستی های شرمنده از دالان دیپلماسی

سیف خدایاری

سرخ انقلابی علیرغم تمام سرکوب ها و خشونت های پاسداران نظام جمهوری اسلامی به جامعه برگردانده شد و دانشگاه بار دیگر سنگر انقلاب نام گرفت. این تحولات بار دیگر نیروهای راست بورژوازی را متوجه «خطر انقلاب» ساخته است. انقلابی که خصلت چپ و رادیکال آن بر هیچکس پوشیده نیست و بورژوازی را ناچار به مطرح کردن و سمت و سو دادن به مطالبات مردم کرده است؛ در همین کنفرانس اخیر رد پای مطالبات رادیکال مردم را در سخنان شرکت کنندگان می توان دید. اما بورژوازی و مدافعان نظام بردگی مزدی اینبار هم به سبک انقلاب ۵۷ به میدان آمده اند و با مطرح کردن پروژه فدرالیسم خواب خوبی در دالانهای قدرت برای خود دیده اند و در مقابل تمامی اسلحه های قدیم و جدید را برای مقابله با مردم ازادخواه و برابری طلب بیرون کشیده اند. بزعم سناریو نویسان "دموکراسی خواه" در ایران تضاد ملی و اختلافات در بین اقوام مسأله بزرگی برای مردم است و ادامه زندگی را غیرممکن کرده است و باید به فکر حل مسأله بود. اما با نگاهی به زندگی مردم ایران می فهمیم که طرح این قضیه با واقعیت زندگی مردم خوانایی ندارد. آنچه که زندگی را برای بخش اعظم مردم ایران غیر ممکن کرده است، نه مسائل حاشیه ای مانند زبان، پوشش، موسیقی، فرهنگ بومی و یا ساختار اداری کشور بلکه شیوه معیشت مردم است. تضاد طبقاتی به زنده ترین شیوه در ایران بچشم می خورد و طبق آمار مسئولان جمهوری اسلامی تنها در یک سال منتهی به آذر ۸۷ فاصله دهک اول جامعه یعنی اقلیت مرفه و سرمایه داربا دهک آخر یعنی پایین ترین رده های جامعه بشدت طبقاتی ایران ۱۴ برابر شده است. میلیونها نفر در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند و غم نان اصلی ترین دغدغه آنان است. روز به روز بر لشکر

اوائل ماه آوریل ۲۰۰۹ نشستی به نام کنفرانس حقوق بشر، دموکراسی و فدرالیسم در ایران، در بروکسل برگزار شد. این کنفرانس با شرکت تعدادی از نمایندگان اتحادیه اروپا و افرادی از احزاب و گروه های قوم پرست و فدرالیست چپ های ایران و با حضور نماینده یا نمایندگان جمهوری اسلامی برگزار شد. حداکثر دستاورد کنفرانس برای شرکت کنندگان، دریافت پیام اتحادیه اروپا به فدرالیست چپ ها بود که صراحتاً به آنها گفته شد اتحادیه اروپا دنبال تغییر رژیم در ایران نیست و دوست دارد مسائل قومی و اداری را در چهارچوب همین نظام اسلامی حل کند. در واقع بعد از آب پاکی که اوبامای دموکرات روی دست فدرال چپ ها ریخت، نوبت اتحادیه اروپا بود که در یک نشست نه چندان رسمی مزد حلقه بگوشان بارگاه دموکراسی را پیش پایشان بیندازد. اطلاق عنوان شرمنده در تیتربالا دقیقاً به خاطر بازیه های سیاسی است که بر سر این رهبران خودخوانده در دالان های دیپلماسی می آید. اما این نشست فرصتی دوباره برای قطب برابری طلب و کمونیست جامعه است تا بار دیگر نتایج سیاست ضد انسانی قومگرایی و انتظار و دیپلماسی اپوزیسیون راست بورژوازی و فدرالیست را برای میلیونها انسان تشنه آزادی و برابری نشان دهد. در این نوشته سعی دارم به برخی از جنبه های این قضیه بپردازم.

صورت مسأله چیست ؟

از چند سال قبل موج گسترده اعتراضات مردم در ایران که با نام عمومی جنبش سرنگونی شناخته می شد، بار دیگر ضرورت انقلاب را پیش پای جامعه نهاد. خاصیت رادیکال این اعتراضات که مبارزات کارگران، زنان و جوانان را در بر می گرفت و نقطه عطف آن جنبش دانشجویی با هژمونی چپ در دانشجویان ازادخواه و برابری طلب بود. در ۱۶ آذرها پرچم

و برای آن میجنگد، چپ و رادیکالیسم و جبهه ازادخواهی و برابری طلبی هم در جامعه رشد میکند. "داب" در دانشگاه محصول این مبارزه است.

زنده باد "داب"!

وقتی که دوم خرداد مضمحل شده است، وقتی که بخش دانشجویی آن ترک خورده و در حال اضمحلال و مخالف اعتراض به جمهوری اسلامی است، وقتی که ناسیونالیسم پروغرب دست را به ناسیونالیسم اسلامی باخته است و احزاب و جریانات قومی نیز از میدان بدر رفته اند، "داب"، کمونیسم رادیکال، از مبارزه تنها طبقه ای که درگیر مبارزه با جمهوری اسلامی است مایه میگیرد، عروج میکند و پا به پای آن رشد میکند. با تشدید مبارزه طبقه کارگر، کمونیسم رادیکال نیز بیشتر جان میگیرد این دو سوی این معادله اجتماعی است.

فشار بیشتر جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات به "داب" این روزها، "داب" و رهبران آن را موقتاً در موقعیت دشواری قرار میدهد اما آنان را در جامعه محبوب تر خواهد کرد. جامعه ایران نیروی چپ و رادیکال خود را دوست دارد و برای آن احترام قائل است. بعلاوه نیروی عظیم مردم متنفر و منزجر از جمهوری اسلامی، علیرغم هر عقب نشینی ای که در این دوره متحمل شده اند، جای دوری که نرفته اند. این مردم در فکر راهی اند که حکومت اسلامی را به زانو درآورند. طرف مقابل ما وزارت اطلاعات و کلیت جمهوری اسلامی است. این دوره و این واقعیت و بر متن بحران اقتصادی کنونی سرمایه در ایران میتواند و باید دوره تحرک اجتماعی کمونیسم رادیکال طبقه کارگر و نیروی جنبش کمونیستی این طبقه باشد. میتواند و باید دوره قدرت شدن کمونیسم در جامعه ایران برای درهم کوبیدن جمهوری اسلامی و پایانی بر بردگی مزدی در ایران باشد. باید برای آن بیشتر کار کرد و متشکل و متحد شد.

اساسی سوسیالیسم انسان است، سوسیالیسم جنبش باز گرداندن اختیار به انسان است

مسئله چیزی غیر از این مسائل است. مسئله در واقع نه فقط جنگ قدرت، بلکه جنون قدرت برای افرادی است که فاقد وجهه اجتماعی در میان مردم هستند و برای رسیدن به قدرت به هر دری می زنند. در همین کنفرانس به طور مثال یکی از شرکت کنندگان به نام حسین لاجوردی گزارش نسبتاً جامع از وضعیت جامعه ایران ارائه داده و در آخر بطور دلخواهی و بی ربط به مقدمات - محتوای گزارش خود- نتیجه می گیرد پس فدرالیسم راه حل مشکلات است! دقیقاً مانند پزشکی که بیماری یک مریض را دیابت تشخیص دهد و او را به خوردن شیرینی توصیه کند. حکایت حال این افراد وکلایی است که نان اختلاف در میان مردم را می خورند. البته در غیاب یک افق روشن و انسانی، این سناریوی سیاه را می توان بر مردم تحمیل کرد.

تصویر اپوزیسیون فدرال چی از آینده ایران

چون مشکل اجتماعی مقدم بر سناریوی آقایان در جامعه عینیت ندارد، هر کدام به شیوه ای نقشه سیاسی کشور را خط کشی می کنند؛ به عنوان مثال اگر به طرح حسن شریعتمداری یکی از شرکت کنندگان در این نشست دقت کنید، از گمیک بودن نقشه اش خنده تان می گیرد؛ تقسیم ایران به ۱۳ ایالت قومی و سه استان خودمختار! و جالب است که در بیشتر این ایالات فرضی، تنوع قومی کنونی دست نخورده باقی مانده است. مثلاً ایالت آذربایجان از آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل و زنجان تشکیل می شود یا ایالت کردستان از کردستان و کرمانشاه تشکیل می شود. قصد من در اینجا برجسته کردن تفاوت های قومی - دینی در این دو ایالت فرضی نیست، چیزی که ما برای از بین رفتن آنها تلاش می کنیم بلکه معمایی است که شریعتمداری آن را پیچیده تر کرده است. در بخش دیگری از نوشته، شریعتمداری از عدم پیش بینی مکان جغرافیایی برای قشایی ها اظهار تأسف می کند و با همین اظهار تأسف قشاییها را به فیض می رساند! این حقیقت که جامعه

ایران امروزی بحدی در هم تنیده و ادغام شده است که جدا کردن موزاییک ها غیر ممکن است، بر کسی پوشیده نیست و طراحان فدرالیسم را دچار تناقض گویی کرده است. به طور مثال برای حل شهرهای چند فرهنگه مانند ارومیه رفاندوم را ملاک عمل قرار داده اند و طبق قاعده بازی دموکراسی باید حق را به اکثریت داد. اگر این حق برای اکثریت، امتیازی بالقوه است، لابد اقلیت از نوعی حقوق محروم می شوند و حق اعتراض هم ندارند و اگر امتیازی در کار نیست این همه قیچی و متر به چه دردی می خورد؟ تازه در شهرهایی که فدرال چی ها آن را به عنوان شهری بی مشکل با مردمی یک دست می شناسند، در صورت تحریکات قومی و قبیله ای هیچ کجا آرام نخواهد ماند. با پوزش از مردم شریف شهر پاره آن شهر را مثال می زنم. در این شهر که بنا به تعریف ناسیونالیسم کرد شهری «گرد و سنی نشین» است باید هیچ تضادی موجود نباشد. در صورتیکه می توان تضاد بزرگی بین جاف و اورامی درست کرد کما اینکه در اوانل انقلاب این تضاد بالا گرفته بود و منشا رقابت تفنگ چی ها ی هر دو طرف برای سرسپردگی و مزدوری شده بود. اکنون در غیاب سناریو نویسان خوشبختانه این گونه مشکلات کم رنگ شده است. پاره در اینجا یک مثال فرضی است و به جرأت می توان گفت سرتاسر ایران از تنوع قومی - دینی و هر گونه دسته بندی فدرال پسند برخوردار است. تعدادی دیگر از فدرالیست چی ها از فرط بی افقی و تعین ناپذیر بودن پروژه فدرالیسم، فدرالیسم را بر مبنای تقسیم قدرت و تمرکز زدایی و الگویی برای مقابله با قدرت دولت مرکزی بیان می کنند و بزعم آنها مسائل قومی ملاک عمل قرار نمی گیرد. در جواب به این عده باید گفت این تقسیم بندی فی الحال وجود دارد و بنا به تعریف قوی تر از الگوی ذهنی شماس. ظاهراً ایران امروزی از چندین استان تشکیل شده که هر استان بودجه خود را از دولت مرکزی می گیرد و صرف بسیج و سپاه و حوزه های

علمیه و سایر ارگانه های سرکوبگر می شود. در حال حاضر ملاک برخورداری از نعمات زندگی در ایران بستگی به موضعیت طبقاتی شهروندان و در مورد اقشار کم درآمد که اکثریت عظیم جمعیت ایران را شامل می شود، نه اختلافات زبانی و قومی، بلکه میزان سرسپردگی به نظام است و اتفاقاً کردهای مزدور به طور مثال از نعمت بیشتری نسبت به همپالکی های خود برخوردار بوده اند. چیزی که در مورد این فدرالیست چی ها مشترک است، عدم توجه تمامی آنها به کیفیت زندگی و شیوه معیشت مردم است. البته این جای تعجب ندارد. فدرالیسم الگویی برای تقسیم قدرت از بالا برای تعداد معینی از افراد و به موازات آن اعمال قدرت توسط همین بخش برای سرکوب مردم و به تاراج بردن سرمایه های آنان است. رفاه، امنیت، خوشبختی و آسایش مردم در فرهنگ لغت این آقایان وجود ندارد.

مشکلات زبانی:

ظاهراً بزرگترین بهانه برای قسمت اعظم ناسیونالیسم کرد و ترک مسئله زبان مادری است. آموزش زبانهای مادری و محلی قاعدتاً باید یک امر بدیهی باشد. اما اساساً دولتهای مرتجع و سرکوبگر مرکزی با منع کردن این حق طبیعی و ساده، نه تنها محدودیتی را بر بخشی از مردم تحمیل کرده اند، به علاوه به شکاف قومی دامن زده و ناسیونالیسم دو طرف از آن بهره برداری ارتجاعی کرده اند. در یک جامعه غیر استبدادی و باز همانند کشورهای اسکاندیناوی با به رسمیت شناختن تدریس زبان مادری میتوان این بهانه را از دست ناسیونالیسم دو طرف در آورد. اما واقعیتی بزرگتر در کنار اینها هست که چه زبانهای مادری و محلی و چه زبان رسمی کشور همه در مقایسه با زبانهای زنده دنیا ضعیف هستند و حرکت آینده جامعه به سوی زبانی بین المللی مانند زبان انگلیسی اجتناب ناپذیر خواهد بود و وجود جمهوری اسلامی تا حدودی این ضرورت را به تأخیر انداخته است. از طرف دیگر اگر با نگاه

علمی به مسئله نگاه کنیم، امروزه در ایران استفاده از زبان فارسی نه تنها برای افراد بزرگسال محدودیتی در رشد فکری افراد ایجاد نکرده است، بلکه امکان برخورداری از منابع و امکانات زبان دوم را برای افراد فراهم کرده است و به این لحاظ وجودش مفیدتر از عدم وجودش بوده است. حداقل زبان فارسی برای چند قرن زبان علمی در ایران هم بوده است و دارای غنای بیشتری از لحاظ علمی نسبت به زبانهای دیگر است. بهرحال در یک نظام آموزشی مدرن جایی هم برای آموزش زبان مادری باید وجود داشته باشد و تحقق آن منوط به فدرالیسم نیست.

دموکراسی وارونه!

در کنفرانس بروکسل که گویا تمام نمایندگان دموکراسی خواه و "بشر دوست" جمع شده اند و سنگ انسان دوستی را بر سینه می زنند، از بزرگترین قوم ایرانی به تعبیر آنها اثری نیست. یعنی بزرگترین قوم بدون نماینده است. این هم شاید از رموز جدید حقوق بشر باشد. هر چند من با نام گذاری این قبایل و قوم ها مخالفم و از بکار بردن آنها مگر به ضرورت، ابا دارم، اما ممکن است آقایان نماینده فارسها را به ما معرفی کنند؟ یا به خیال خودتان فارسها دارای حکومت اند و بی مشکل. اما لطفاً به روزنامه های همین امروز (هر روزی باشد فرقی ندارد) ایران نگاهی بیندازید و جرم و جنایاتی را که در ایران روی داده است را منطقه بندی کنید؛ آیا درک این مسئله که مشکل وجود نظامی نابرابر و ضدانسانی است نه زبان و قومیت افراد برای شما مشکل است؟ آیا هنوز بر این باورید که مواد مخدر را جمهوری اسلامی برای اعتیاد کردها توزیع می کند؟ آیا می توان برای همیشه نان جهالت و اختلاف در میان مردم را خورد؟ در همین زمینه نکته دیگری در نشست فدرال خواهان ایران وجود دارد و آن بزرگنمایی قهرمانان و تفنگ چی های ملی! اقوام است مانند سمنکو شکاک که هنوز ناسیونالیسم کرد بر غضب اش در مقابله با عجم هایی که نمی توانستند

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

دو تراژدی انسانی در یک هفته، چرا؟ کی مسئول است؟

سعید آرمان

نفر با قایقی با ظرفیت ۵۰ نفر و انتقال دادن ۱۱۰ نفر در کانتینر در بسته صد البته تراژدی می‌افزیند.

بر اساس آمار "سازمان بین‌المللی مهاجرت" (IOM) در سال ۲۰۰۸ نزدیک به ۵/۱۱ میلیون پناهجو در خارج از کشور خود زندگی می‌کنند و ۲۶ میلیون نفر در زادگاه خود آواره هستند. چرا میلیون‌ها انسان ناچار به فرار و یا کوچ کردن به نقاط مختلف جهان میشوند، در حالیکه برای سرمایه‌گذاری در هر گوشه‌ای از این کره خاکی با تهیه یک بلیط هواپیما و یا صدور ویزا قابل حصول است؟ چرا برای کارگران و مردم جوامع آسیایی و آفریقایی سخت‌ترین شرایط زندگی و تردد قایل هستند و چنین امکانی وجود ندارد. این در حالیست که مردمان این جوامع با مشکلات اقتصادی شدید گرفتار هستند و در عین حال در مبارزه‌ای سخت با دولتهای دیکتاتور حاکم می‌باشند. مردم این جوامع شاهد استثمار شدید از جانب دولت و

امید به رهایی از فقر و بیکاری روز افزون که در نتیجه بحران اقتصادی موجود تشدید یافته است، را به موقعیتی خطرناک سوق می‌دهد که جان و هستی خود به خطر بیندازند تا احیاناً به مکانی امن برای ادامه حیات به شیوه قابل تحمل‌تری دست یابند. در حالیکه صدها انسان جستجوگر زندگی قابل تحمل‌تر در اقصی نقاط جهان بخاطر عبور از مرز جان می‌دهند، تحمیل کنندگان فقر و دیکتاتورها در قالب "نمایندگان" مردم و روسای دولتها هنگام مسافرت و مراجعت به کشورهای اروپایی فرش قرمز برایشان پهن می‌شود.

تبدیل شدن اروپا به قلعه‌ای غیر قابل نفوذ راه را برای فجایع انسانی هر چه بیشتر هموار کرده و میکند. هنگامیکه راه‌های کم‌خطر تر رسیدن به اروپا هر روز محدودتر میشود، پناهجویان راه‌های پر مخاطره را انتخاب و فجایع انسانی قابل پیشبینی می‌باشد. دژ اروپا دست قاچاقچیان انسان را باز میکند تا از قبل این تجارت میلیون‌ها دلار به قیمت جان هزاران نفر در سال به جیب بزنند. حمل ۳۰۰

جان داده‌اند. از این دست فجایع انسانی هر از گاهی در دریای اژه مرز ترکیه یونان و یا در فاصله بین مکزیک و آمریکا و سایر نقاط جهان اتفاق می‌افتد.

سؤال این است که چرا هزاران انسان روزانه در نقاط مختلف جهان علیرغم واقف بودن به مخاطرات احتمالی در تلاش برای فرار و استقرار در نقطه‌ای دیگر در جهان هستند؟!

قربانیان این دو فاجعه انسانی از کشورهای آفریقایی، کردستان عراق، افغانستان و غیره بوده‌اند که جنگ، بیکاری، فقر و دیکتاتوری حاکم بر آنان انگیزه اصلی فرار را تشکیل می‌دهد.

به یک نمونه از توحش حاکم از سوی حکام سودان نگاه کنید. در مقابل دیدگان جهان از سال ۲۰۰۳ تاکنون بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر از مردم دارفور به قتل رسیده و میلیون‌ها نفر از مردم دارفور با مرگ می‌جنگند و در صحرا و در میان طوفانهای شن رها شده‌اند و دولت عمرالبشیر هم هر از گاهی مانع از تقسیم اندک غذای ناچیز در میان آنان میشود. بخش دیگر فراریان به خاطر جنگهای قبیله‌ای، دیکتاتورهای حاکم، وحشت از اسلام سیاسی به اضافه

صدها نفر در دو حادثه ناگوار در دو نقطه مختلف اما برای یک هدف، جان خود را از دست دادند. یکشنبه ۲۹ مارس (۹ فروردین) قایق حامل حد اقل ۳۰۰ نفر در دریای مدیترانه که قصد رفتن به ایتالیا را داشت، در نزدیکی سواحل لیبی غرق میشود و به گفته رسانه‌ها تقریباً تمامی سرنشینان آن خفه میشوند و جنازه بالغ بر یکصد نفر از آنان طعمه جانوران دریایی میشوند. یکشنبه گذشته ۵ آوریل (۱۶ فروردین) نیز بیش از ۶۰ نفر از مردان افغانی در داخل کانتینر یک کامیون در کوئته پاکستان واقع در مرز ایران که قصد رفتن به ایران را داشتند، خفه شده‌اند و دهها نفر دیگر در اثر تفتن، شدیداً مریض و به بیمارستان انتقال داده شده‌اند.

این تنها دو نمونه در یک هفته است. به گفته خبرگزاریها گمان میرود که دو قایق دیگر در مسیر لیبی به ایتالیا غرق شده باشند و نیروی دریایی لیبی علیرغم جستجو در دریای مدیترانه موفق به یافتن آنان نشده است. مرزبانان ایتالیایی دو قایق ماهیگیری را که ۱۵۰ نفر را از آفریقا به ایتالیا انتقال میداده است، یافته‌اند که دو نفر از آنان در اثر ضعف شدید

سنی و ... تلاش می‌کند، شونیست نامید؟ آقایان پوپولیزم هم حدی دارد؛ مطمئن باشید دیگر برای مبارزه با کمونیسم به کسی مدال نمی‌دهند!

و نکته آخر؛ همانگونه که در ابتدای نوشته گفتیم این نشست فرصتی دوباره برای قطب کمونیست و برابری طلب در جامعه است. این یکی از مصاف های کمونیسم و ادامه مبارزه طبقاتی در ایران است. مردم آگاه و مبارز، دوستان و دشمنان طبقاتی خود را در چنین مصاف ها و نقطه عطف های تاریخی می شناسند، فرصتی فراهم شده تا مردم رهبران کمونیست خود را بشناسند؛ تا ببینیم عکس العمل مدعیان کمونیسم چه خواهد بود.

شبه جزیره های قومی و رشد فاشیسم و کشتیدن حصارهای قومی مخالفم و خود را در سرنوشت اکثریت مطلق مردم که نفعی در این بازیهای سیاسی ندارند سهم می‌دانم. حق ویژه ای برای هیچ دسته، گروه، قوم و سکتی نباید قائل شد و معیار انسانیت و حقوق انسانی است. انسان همین موجود عینی بدون لحاظ کردن هویت های کاذب قومی، دینی، جنسی و ... جالب است کسانی که در این راه حل انسانی - کمونیستی به مالخولای ریاست و تحکم بر زبردستان و رعایا نمی‌رسند، تمام پرنسپ های انسانی را کنار نهاده و رهبران کمونیست را مزورانه شونیست و فاشیست می خوانند! مگر می‌شود جنبشی را که برای از بین رفتن هویت های کاذب قومی، مذهبی، جنسی،

ایران هم دارد توده ای و همه گیر می‌شود!

راه حل چیست؟

جواب این سؤال به بهترین وجهی از سوی کمونیست های کارگری داده شده است. تمام تلاش ما برای برقراری نظام سوسیالیستی است که در آن هویت انسانی و انسان بودن بر همه چیز مقدم است. باید برای زدودن اختلافات نژادی، قومی، جنسی، مذهبی تلاش کرد که همه بلاواسطه تابعی از اختلاف طبقاتی در جامعه‌اند. در عین حال تمامیت ارضی ایران را باید رد کرد. در شرایطی که هر جا مسئله ملی حاد و پرکشمکش و جنگ و نزاع دیرینه همچون کردستان وجود دارد و جدایی این کشمکش چاره ناپذیر را حل میکند، این حق آنها است که جدا شوند. اما در عین حال با تشکیل

با لهجه غلیظ کردی بگویند پلاو! و به همین جرم سرشان بر باد می‌رفت، افتخار می‌کنند یکی دیگر از شرکت کنندگان به نام یحیایی، فصلی مفصل درباره پان - ترکیسم و ترک گرایی در منطقه صحبت می‌کند. آقای شاهو حسینی از حزب دمکرات، شیخ خزعل را برای خوزستانیها زنده می‌کند! کردهای ناسیونالیست هم با سیاست شترمرغی شان در این جلسه خواسته‌اند دل مرکز را برنجانند و از لزوم وحدت ارضی کشور سخن می‌گویند. ناصر ایران پور هر چه در چننه داشته در قالب فرمول های عجیب تقسیم قدرت و انواع فدرال در جهان ریخته است و آخر سر الگوی خود را برای ایران روشن نمی‌سازد چرا که بزعم او فدرالیسم حتی در داخل

آزادی، برابری، حکومت کارگری

بمناسبت فرارسیدن اول ماه مه رضاکنانگر

اخیرا دوستی از ایران در مورد اول ماه مه برای من یادداشتی را ارسال کرد است که در بخشی از آن چنین مینویسد: **همراه جمعی از دوستان در حال بحث کردن در مورد اهمیت اول ماه مه هستیم. فکر میکنید امسال چه چیزهای مهم است که مورد توجه قرار گیرد؟**

ضمن تشکر از این دوست عزیز، من فکر میکنم مسائل زیر مهم هستند که در بحث و تبادل نظر و سخنرانیهای اول ماه مه مورد توجه باشد. بطور فشرده به آنها اشاره میکنم.

امسال اول ماه مه روز جهانی کارگر ویژگی مخصوصی دارد. جهان سرمایه داری در بحرانی لاعلاج غرق شد است. بخش بزرگی از موسسات بانکی و مالی ورشکسته و یا در آستانه ورشکستگی قرار دارند. دولتهای جهان برای مهار کردن این بحران به فکر جراحی افتاده اند که در این جراحی میخواهند ورشکستگی اقتصادی را بر سر طبقه کارگر و مالیات دهندهگان سرشکن کنند. این بحران تا همین حال تعرض وسیعی را به سفره خالی طبقه کارگر کرده است. از دست رفتن میلیونها شغل باعث افت سطح توقعات جامعه بشری شده و یک

عقبنشینی وسیع به جامعه و طبقه کارگر تحمیل کرده است.

در سطح جهانی و منطقه ای یکی از مشکلات اصلی در این شرایط عدم آمادگی احزاب کمونیست کارگری و سازش و سکوت بالقوه اتحادیه های کارگری در مقابل افسار گسیختگی سرمایه داران و دولتهای حامی آنها به جامعه و به طبقه کارگر است. اتحادیه های کارگری که تاکنون رسالتشان چانه زدن برای یک دهم درصد و دو دهم درصد دستمزد بوده، در این دوران به کلی سردرگم و یا در بهترین حالت به حالت تدافعی افتاده اند و نمیتوانند نقش موثری را در هدایت مبارزات ضد سرمایه داری داشته باشند. رهبری بخش وسیعی از اتحادیه های کارگری سنتا در زیر نفوذ احزاب سوسیال دمکرات و یا جناح چپ حکومتی هستند که اتفاقا در سرشکن کردن بار این ورشکستگی اقتصادی بر دوش طبقه کارگر نقش ایفا میکنند. طبقه کارگر برای نجات خود از نظام سرمایه داری ناچار است از اتحادیه های موجود عبور کند و راه حل اصلی ایجاد مجامع عمومی و تشکیل شوراهای کارگری و همچنین پایه ریزی احزاب کمونیست کارگری است.

در ایران بدلیل حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی شرایط طبقه کارگر با سایر کشورهای جهان فرق میکند. در ایران هیچ تشکل و سازمان مستقل کارگری رسمیت ندارد و تا همینجا طبقه کارگر همراه با جنبشهای اجتماعی دیگر هزینه بزرگ انسانی برای بدست آوردن تشکلات مستقل، برای حق تجمع و اعتصاب پرداخت کرده و در واقع هنوز در ابتدای کار هستیم.

در ایران نقاط قوت و نقاط ضعف در درون طبقه کارگر به موزات هم صف آرابی کرده اند. نقطه قوت طبقه کارگر و اکثریت جامعه عدم توهم به نظام سرمایه داری و بدرجه اولی به جمهوری اسلامی است. گرایش سرنگونی طلبی در درون طبقه کارگر و جامعه بشدت قوی است و به همین دلیل است که هر حرکت دستجمعی چه کوچک باشد و یا بزرگ تبدیل به حرکت سیاسی میشود و از طرف رژیم با واکنش شدید و خشن مواجه میشود و حاکمیت خود را در خطر احساس میکند.

اما نقاط ضعف هم کم نیست. پراکندگی در صفوف طبقه کارگر، عدم تشکل سراسری، فرقه گرایی و سکتاریسم و عملکرد این گرایشها در درون طبقه کارگر آن نقاط وضعی هستند که موقعیت طبقه کارگر را در شرایط

سختتری قرار داده است. گرایشها فرقه گرا و سکتاریستی تاکنون ضربه وسیعی به طبقه کارگر وارد کرده است. عملکرد این جریانها بیشتر پراکنده کردن کارگران حتی زیر عنوان برگزاری مراسم اول ماه مه با جداکردن محفل خود از درون طبقه کارگر بوده است.

بنظر من مسائل زیر باید جز اولویت اول ماه مه امسال باشد. اول، تلاش کنیم مراسمات اول ماه مه وسیعا توده ای برگزار بشود.

دوم، دعوت از همه گرایشها حق طلب درون طبقه کارگر برای شرکت در مراسمات اول ماه مه و فراهم کردن امکانات تبلیغی برای همه گرایشها شرکت کنند.

سوم، طرد و تحریم عوامل رژیم و تشکلهای آن مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی

چهارم، در این مراسمات نقد به پایه های نظام سرمایه داری و نشان دادن قدرت همبستگی طبقه کارگر باید مورد توجه قرار گیرد. پنجم، توجه به خواست و مطالبات برابری طلبانه زنان که خود جزو طبقه کارگر هستند که بدلیل زن بودن ستم مضاعفی را متحمل میشوند.

ششم، بحث در مورد خواستههای کنکرت و مشق در محل و غیره ...

بکنند. برای مقابله با دژ اروپا در مقابل فراریان و قربانیان فقر و دیکتاتوری باید مبارزه ای متحد و جدی از جانب مدافعین حقوق پناهندگی و کارگران این کشورها صورت بگیرد. در غیر اینصورت با توجه به تشدید بحران مالی جهانی که آن را بر گرده طبقه کارگر جهانی سرشکن میکنند متأسفانه باید شاهد تراژدیهای بمراتب بیشتر از این هم باشیم.

ایران به زور و خفت سرمایه داران و رژیم حامی شان در ایران تن میدهند و این راه پر تلاطم را انتخاب میکنند؟!

به این اوضاع باید پایان داد، در آسیا و آفریقا راهی جز مباره برای بر اندازی دولتهای دیکتاتور فاسد و استثمارگر وجود ندارد. این امر کارگران و مردم این جوامع است که برای خلاصی از فقر و استبداد و زور با دولتهای حاکم تعیین تکلیف

سرمایه داران و دولتمردان اکثریت جامعه را به تباهی کشانده اند و راهی جز مبارزه و زندگی مشقت بار کنونی برایشان باقی نگذاشته اند. لذا مردم در تلاش برای یافتن زندگی بهتر، مبارزه میکنند و به خطر میافتند و باید راهی برای امرار معاش و یا حفظ جان خود پیدا کنند. در غیر اینصورت چه دلیلی دارد که میلیونها افغانی مقیم

→ سرمایه داران حاکم میباشند و در عین حال نظاره گر سرازیر شدن ثروتهای افسانه ای خود توسط کمپانیهای غول پیکری مانند شل و توتال و سایرین به بانکهای جهانی هستند. دولتهای حاکم در آسیا و آفریقا تا خاورمیانه با تحمیل شدیدترین نوع دیکتاتوری و استبداد و قبضه کردن ثروت اجتماعی در دست معدود

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تریبون زن، کارگر و جوان معترض، تریبون آزادیخواهی است. کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.



دارنده حساب: A.J
شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹
کد بانکی: ۲۰۵۸۵۱